

تأملی در مقوله جامعه مدنی

در زبان فارسی مدرن، اصطلاح «جامعه مدنی» برابر «civil society» در انگلیسی و «Zivilgesellschaft» در آلمانی به کار می رود. مانند بسیاری دیگر از واژه ها و تعبیرهای وارد شده از زبان های اروپایی، این مقوله هم در کاربرد فارسی خود دچار يك نوع بی خانمانی، سرگردانی و ابهام می باشد. داستان این واژه گان بیگانه در زبان فارسی، داستان برخی از انسان های مهاجری است که به رضا و یا به اجبار از سرزمینی به سرزمین دیگر، از جغرافیای فرهنگی به جغرافیای فرهنگی دیگر رفته اند. در میان نسل اول مهاجرین تعداد زیادی مشاهده می شوند که در هیچ بخشی از زنده گی، همگونی و همآوایی و ثبات نشان نمی دهند. در گفتار، رفتار و اندیشه شان يك نوع از هم گسیخته گی، ناهمخوانی و عدم اطمینان نمایان است. زبان شان، احساس شان و زنده گی شان حکایت از کمبود، نقص و يك نوع مُثله شدن می کند. و خلاصه از سراسر وجود و حرکات شان بی قواره گی و بی تناسبی می بارد. آنان دیگر نه بر زبان مادری شان تسلط کامل دارند و نه هم بر زبان وطن دوم شان. نه راوی و نماد فرهنگ و سنت و آداب و رسوم وطن اولی خود هستند و نه هم در فرهنگ، سنت و نوع زنده گی کشور دوم خویش احساس خودی و آشنایی می کنند. این نسل های پسانی مهاجرین هستند که شیوه ثابت و استوار خویش را در زنده گی می یابند. البته آنان نیز صد در صد نماد تامّ فرهنگ دوم نخواهند گردید و در سنت های جامعه دوم کاملاً هضم نخواهند شد. ولی آنها دارای خود مطمئن و با ثبات هستند. خودی که يك کمی از گذشته و بیشتر از حال ترکیب یافته است - ولی خودی که استوار است و خودآگاه.

مقوله جامعه مدنی که در میان فارسی گویان در ایران عمدتاً پس از به قدرت رسیدن خاتمی در سال 1997 و در افغانستان پس از راندن طالبان بر سر زبان ها افتاده است، دارای چنین سرنوشت نامعلوم، جایگاه مبهم و ساختار ناهمگون در زبان، فرهنگ و به اصطلاح خانه نو خود می باشد. کمتر با تعریفی شفاف و فراگیر از جامعه مدنی برمیخوریم. رابطه جامعه مدنی با دولت و دین مبهم است. این که چه نهادهایی را می توان به عنوان نهادهای جامعه مدنی نامید، روشن نیست.

در اروپا که خاستگاه اولی مقوله جامعه مدنی است، جامعه مدنی پیوند ریشه یی با دموکراسی دارد. بدون داشتن دولت دموکراتیک، سخن گفتن از جامعه مدنی، شعار بیهوده و طبل میان خالی را می ماند. ولی در این وطن نو خویش، داشتن جامعه مدنی گویا در بسترهای گوناگون و متناقض سیاسی، امکان پذیر است. در اینجا گویا هم دین گریزانی که همه مصایب و مشکلات اجتماعی را در دینی ساختن نهاد های سیاسی می بینند و هم دین پناهانی که به کمتر از دولت اسلامی که همه بخش های زنده گی فردی و جمعی را در چارچوب شریعت سازمان می دهد، راضی نیستند، از جامعه مدنی سخن می گویند. از طرف دیگر، در اینجا هر نوع خواست سیاسی را که با پیشوند و یا پسوند آزادی پیوند دارد - از آزادی بیان و آزادی رسانه های جمعی گرفته تا آزادی تشکیل اتحادیه های صنفی و آزادی تشکیل احزاب سیاسی - در قالب جامعه مدنی مطرح می کنند. در حالی که جامعه مدنی در خاستگاه اولی خویش - یعنی در گفتمان سیاسی اروپا - تنها نهادهای جمعی را توصیف می کند که مستقیماً در پی به دست آوردن قدرت سیاسی - آن چنان که احزاب سیاسی می باشند - نیستند.

تأملی در تعریف، تاریخ و تنوع پدیده جامعه مدنی در خاستگاه اولی آن شاید در کاربرد این مقوله در وطن دومش کمک کند.

در گفتمان مدرن، جامعه مدنی حوزه‌ی بی‌از رفتارها و چالش‌های جمعی است که در تعامل میان زنده‌گی فردی و قدرت سیاسی، اثر گذار می‌باشد. بنابر این، مجموعه سازمان‌ها و تشکل‌های گوناگون اجتماعی که از یک سو در رقابت با یکدیگر به سر می‌برند و از سوی دیگر در پی اثر گذاری برجسته‌گیری سیاسی حاکم می‌باشند و در عین حال در سازماندهی و تعیین خط‌مشی و فعالیت خود به‌طور نسبی مستقل هستند و توانایی طرح و بیان خواسته‌های مادی و غیر مادی خویش را دارند، جامعه مدنی را شکل می‌دهند. سازمان‌های مستقل حقوقی، انجمن‌های فرهنگی، جمعیت‌های خیریه، انجمن‌های دینی و مذهبی، و خلاصه همه تشکل‌هایی که نمایانگر یک اندیشه و کار جمعی در جهت تأثیرگذاری بر سیاست دولتی هستند، مربوط به نهاد‌های جامعه مدنی می‌شوند. نهاد‌های جامعه مدنی دارای دو ویژگی شاخص هستند. یکی این که آنها به دنبال سرنگونی حاکمیت سیاسی و یا به دست آوردن قدرت سیاسی نیستند، بل در تلاش اند تا با فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، تبلیغی و روشنگرانه خویش در روند سیاست گذاری کشور اثر بگذارند. بنابر این احزاب سیاسی که فلسفه وجودی‌شان به چالش گرفتن حاکمیت موجود و در نهایت به دست آوردن قدرت سیاسی است، نمی‌توانند جزو نهاد‌های جامعه مدنی تلقی شوند؛ هر چند که حضور آنها در صحنه فعالیت سیاسی پیش شرط امکان فعالیت ثمربخش نهاد‌های جامعه مدنی می‌باشد.

بدون شك تنها در جامعه‌ی که احزاب گوناگون سیاسی حضور دارند و در رقابت با یکدیگر برای به دست گرفتن قدرت سیاسی به سر می‌برند، می‌توان از تعدد علایق سیاسی و تكثر دیدگاه‌های اجتماعی و تضارب گرایش‌های مختلف فکری و در نتیجه از تشکیل و توسعه نهاد‌های جامعه مدنی سخن گفت. ولی در یک مرزبندی دقیق مقوله‌ها، آزادی تشکیل احزاب سیاسی مربوط به نظام سیاسی یعنی دموکراسی می‌شود و پدیده جامعه مدنی حوزه فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را احتوا می‌کند که در یک سوی آن احزاب رقیب سیاسی و در سوی دیگر آن افراد جامعه قرار دارند.

ویژه‌گی دوم جامعه مدنی توافق فراگیر، پایه‌ی بی‌و التزام آور فعالین جامعه مدنی بر این است که آنان عمل جمعی خویش را به دور از خشونت و در پرتو شکیبایی انجام بدهند. به رسمیت شناختن همدیگر در عین تقابل و دوری از خشونت در عین رقابت، باید سرلوحه اندیشه و عمل نهاد‌های جامعه مدنی باشد. به همین دلیل نظریه پردازان جامعه مدنی در حالی که از یک سو خواهان آزادی اندیشه و عمل فردی هستند، از سوی دیگر حاکمیت قانون تساوی جویانه را الزامی می‌دانند؛ زیرا تنها در زیر چتر یک نظام قانونمند و تساوی خواه است که می‌توان خشونت‌گرایی را مهار کرد و رقابت توأم با شکیبایی را ضمانت نمود¹.

جامعه مدنی به عنوان یک اندیشه و ایده، ریشه در فلسفه سیاسی قرن هجدهم در اروپا دارد؛ ولی به عنوان یک نهضت سیاسی-اجتماعی که در پی آزادیخواهی بیشتر و دموکراسی فراختر می‌باشد، در سی سال اخیر احیا شده است. در سال‌های 1970 برای اولین بار در امریکای لاتین این گفتمان صحنه سیاسی و روشنفکری را تسخیر کرد. فعالین سیاسی و روشنفکران آزادی خواه که در پی محدود ساختن قدرت‌های دیکتاتوری در این کشورها و رشد آزادی‌های فردی و جمعی بیشتر بودند، خواهان جدی و پیگیر جامعه مدنی شدند. در دهه 1980 مقوله جامعه مدنی وارد گفتمان

سیاسی کشورهای اروپای شرقی و به ویژه پولند، هنگری و شوروی سابق شد. جنبش های معارض در این کشورها که در يك چالش وسیع سیاسی-اجتماعی در برابر قدرت دیکتاتوری دولت واقع شده بودند، با طرح جامعه مدنی خواهان تشکیل اتحادیه های مستقل کارگری و صنفی و محدود ساختن قدرت و نفوذ دولتی در تشکل های خودگردان مردمی شدند. به این صورت مقوله جامعه مدنی در کشورهای یادشده تبدیل به يك شعار مبارزه جویانه سیاسی و طرح دگرگون افغانه اجتماعی شد. این شعار و طرح راه خود را در برخی کشورهای عربی هم باز کرد، ولی هیچ گاه به آن موفقیتی که در اروپای شرقی رسیده بود، نایل نگشت. تحت تأثیر این جنبش فراگیر و نتایج فوق العاده چشمگیر آن - به ویژه در کشورهای اروپای شرقی - گفتمان جامعه مدنی در کشورهای صنعتی غربی هم مد و مطرح شد. در این کشورها که اساساً نهادهای جامعه مدنی موجود و فعال هستند، هواخواهان جامعه مدنی، خواستار استقلال هرچه بیشتر نهادهای جامعه ی مدنی و سیاست گذاری هرچه بنیادی تر در جهت آزادی بیشتر و وسیعتر در عرصه های گوناگون اجتماعی شدند.²

مقوله جامعه مدنی با نام های بزرگی در عرصه فلسفه سیاسی غرب گره خورده است. ژان لاک به عنوان یکی از پیش آهنگان اندیشه لیبرالیزم، خواهان «حوزه باز» برای افراد جامعه در برابر دولت بود. رمز تأکید ژان لاک بر تأمین و حفظ «حوزه باز» این بود که با داشتن حوزه باز و در نتیجه خودگردان شدن افراد جامعه و وجود تکثر و تنوع و خودمختاری و مدنیت فعالین جمعی، جامعه مدنی شکل می گیرد. هانا آرننت جامعه مدنی را يك «پروژه باز» می داند که ضامن دموکراسی دوامدار می باشد. او معتقد است که با خلق و حفظ يك «حوزه باز» برای پرورش آزاد اراده و اندیشه، در کنار دموکراسی از بالا که حضور و فعالیت احزاب سیاسی آن را ایجاب می کند، روند دموکراسی حفظ شده و حتا تشدید و توسعه پیدا می کند. یورگن هابرماس خوشبینی و ایدئالیزم دو متفکر یاد شده را ندارد. برای او نهادهای جامعه مدنی حکم پل ارتباطی میان دولت و حوزه خصوصی را دارند. نهادهای جامعه مدنی پل ارتباطی میان دولت و مردم هستند و کمبودها، نارسایی ها و مشکلات حوزه خصوصی را به گوش دولت مردان می رسانند. این نهادها از امکانات خود استفاده کرده و این مشکلات را هرچه علنی تر و مؤثرتر مطرح می سازند تا در سیاست گذاری آینده چه در بخش دولتی و چه در بخش اقتصادی انعکاس پیدا کنند. هرچند در يك نظام دموکراتیک ضمانت های قانونی و ساختارهای هشدار دهنده در جهت حفظ و حراست از خواسته های مردم پیش بینی شده است، ولی این جامعه مدنی زنده و فعال است که این ساختارها را پایا و زایا می سازد و ضمانت های قانونی را گوشزد ارگان های دولتی می کند. آنتونیو گرامشی، جامعه مدنی را حوزه سومی در کنار حوزه سیاسی و حوزه اقتصادی در يك جامعه می داند. این حوزه سوم، حوزه فرهنگ است که در حفظ و تغییر ساختارهای قدرت نقش دارد. جامعه مدنی بخشی است که در آن در باره راه های چالش فکری و عملی تصمیم گیری می شود تا توافق های اساسی در باره روش های آینده صورت بگیرد.³

در مجموع نهادهای گوناگون جمعی و رقیب که از خواسته های گروهی - چه خواسته های مادی و چه خواسته های معنوی - افراد جامعه در برابر دولت دفاع می کنند و در سیاست گذاری دولت نقش دارند، بدون آن که خواهان احراز مستقیم قدرت باشند، جامعه مدنی را تشکیل می دهند. بر اساس این تعریف جامعه مدنی تنها در يك نظام دموکراتیک قابل تصور است. زیرا تنها در يك سیستم سیاسی که تکثر آراء و افکار و تعدد احزاب سیاسی را می پذیرد و آن را قانونمند می سازد، زمینه به رسمیت شناختن تشکل های مختلف در ساحه های گوناگون اجتماعی و پذیرش

تأثیرگذاری آنها بر سیاست دولتی، وجود دارد. از سوی دیگر حضور و فعالیت نهادهای جامعه مدنی، ضمانتی است برای بقا و پویایی دموکراسی. دموکراسی در جامعه‌یی که در آن رقابت به دور از خشونت تشکل‌های صنفی، فرهنگی، دینی و اجتماعی با گرایش‌های گوناگون سیاسی وجود ندارد، محکوم به نابودی است و اصلاً پا نمی‌گیرد. میشل و الزر، یکی از نامدارترین نظریه پردازان در گفت‌وگو با جامعه مدنی، می‌گوید: «تنها یک نظام دموکراتیک می‌تواند یک جامعه دموکراتیک مدنی را به وجود بیاورد و تنها یک جامعه دموکراتیک مدنی می‌تواند یک نظام دموکراتیک را پایدار بسازد.»⁴

در سال‌های اخیر در کشورهای اسلامی و در افغانستان پس از طالبان، مقوله جامعه مدنی در گفت‌وگو با سیاست و روشنگری چالش‌هایی را برانگیخته است. باید دید تا کجا نهادینه ساختن ایده جامعه مدنی در چنین کشورهایی ممکن و مفید است.

جدیدترین پژوهش‌هایی که در زمینه پروسه جامعه مدنی در کشورهای آسیایی و آفریقایی صورت گرفته است کمی از خوشبینی‌هایی که نسبت به قدرت اصلاح‌گرایی و دموکراسی زایی جامعه مدنی در این کشورها وجود داشت، کاسته است. زیرا در بسیاری از این کشورها دشوار و تقریباً ناممکن است تا در برابر ساختارهای سنتی قدرت که گاه به نام دموکراسی هم بر نهادهای سیاسی و بنیادهای اقتصادی تسلط دارند، به کمک نهادهای بی‌رمق و زیر فشار جامعه مدنی بر سیاست‌گذاری دولتی و اقتصادی اثر گذاشت.⁵ از طرف دیگر رشد و توسعه بی‌ضابطه‌ی جامعه مدنی، خود خطرهای احتمالی برای ثبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در این کشورها دربردارد. چرا که در بسیاری از این کشورها - و از جمله افغانستان - ریشه دار بودن بافت‌های قومی، قبیله‌یی، مذهبی و زبانی باعث می‌شود که نهادهای جامعه مدنی نیز در دام این بافت‌ها اسیر گردند و به جای این که در خدمت حفظ و پویایی سیستم دموکراسی حاکم قرار بگیرند، گرایش‌های جدایی‌افکن قومی یا مذهبی و یا زبانی بر آنها مسلط شده و سبب از هم گسیخته‌گی اجتماعی و در نتیجه بی‌ثباتی نظام سیاسی شوند.⁶ البته این خطرها احتمالی هستند و نه حتمی. با توجه به احتمال این خطرها می‌توان با سیاست‌گذاری‌های به موقع و دموکراتیک از بالا و روشنگری آگاهانه از پایین و سازماندهی نهادهای جامعه مدنی نه در قالب عصبیت‌های قومی، بلکه در قالب‌های صنفی و ملی، احتمال بروز چنین خطرهایی را به حد اقل رسانید. نقش اساسی را در جلوگیری از خطر تسلط‌گرایی‌های جدایی‌افکن یاد شده بر نهادهای جامعه مدنی و در سوق دادن جامعه مدنی به سمت حفظ و پویایی دموکراسی، حکومت قانونمند و دموکراتیک بازی می‌کند.

وقتی که حاکمیت سیاسی دارای قانون اساسی باشد که بر محورهای ملی و همه‌گیر، تساوی جویانه و برابرخواهانه بچرخد و در نتیجه همه افراد جامعه آن را به عنوان قانون اساسی خود پذیرفته و محترم بشمارند و از طرف دیگر نهادهای سیاسی و اقتصادی کشور برخورد وظیفه‌شناسانه با قانون داشته باشند، زمینه بسط و گسترش گرایش‌های فاصله‌افکن قومی، مذهبی و زبانی باقی نمی‌ماند و حتا دولت می‌تواند در چهارچوب قانون مانع رشد چنین گرایش‌ها گردد. در عین حال نمی‌توان نقش نهادهای جامعه مدنی را در این راستا اندک شمرد. آنها می‌توانند با روشمندی و سیاست‌گذاری آگاهانه و به دور از عصبیت‌های قومی، در چهارچوب فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی خود به روند دموکراسی عمق و غنا بخشند و اصل شایسته سالاری را در گزینش افراد مسؤول در نهادهای مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تا سطوح بالای تصمیم‌گیری تقویت کنند.

چالش مهم و جنجال برانگیز دیگری که در رابطه با گفتمان جامعه مدنی در کشورهای اسلامی و از جمله در افغانستان وجود دارد، بحث تقابل باور دینی با جامعه مدنی است. بحث های داغ و پرهیجانی که از جمله در ایران عمدتاً پس از به قدرت رسیدن خاتمی در این زمینه در گرفت، نشان دهنده حساسیت های ریشه دار و تا هنوز حل نشده، در برابر پدیده ی جامعه مدنی در جوامع اسلامی است.

دین پناهان ایرانی بر این باورند که تناقضی غیرقابل حل میان دموکراسی، لیبرالیسم و جامعه مدنی از يك سو و جامعه اسلامی از سوی دیگر وجود دارد. آنان در این موضع گیری حاد و انعطاف ناپذیر تا آن جا پیش رفته اند که حتا تعبیرهای آشتی جویانه جناح اصلاح طلب را که از «جامعه دینی مدنی» سخن می گویند، تا تعارض مدنیت را با دین شکسته باشند، غیرقابل قبول می پندارند. آنها بر این باور اند که منظور از مدنیت اگر تنها همان ویژه گی هایی اند که در مدینه النبی - جامعه یی که پیامبر اسلام پس از هجرتش از مکه در یثرب به وجود آورد و رهبری آن را به عهده گرفت - وجود داشتند، این خواست می تواند پذیرفته شود، ولی در این صورت دیگر چه نیازی به این تعبیرهای از بیرون وارد شده وجود دارد⁷. شاید همین موضع گیری آشتی ناپذیر مخالفین جامعه مدنی در کشورهای اسلامی است که برخی از نظریه پردازان هوادار جامعه مدنی را واداشته است تا از ناهم خوانی اسلام و جامعه مدنی سخن بگویند. به اعتقاد اینان، مقوله جامعه مدنی برآمده از اراده آزاد فردی است و فرد دقیقاً از روی همین اراده آزاد تصمیم به يك کار جمعی با دیگران - که با آنان داری علاقه، خواست و گرایش مشترك می باشد - می گیرد. در حالی که در جامعه اسلامی، جایی برای اراده آزاد فردی وجود ندارد و فرد تابع وجدان جمعی دینی حاکم است. در چنین جامعه یی، فرد با تولد خود به درون این وجدان جمعی پرتاب می شود و قادر نیست تا چهاردیواری این وجدان جمعی را ترك کند. در جامعه اسلامی، شخص توانایی ندارد تا قوانین و سنت های حاکم را تغییر دهد، هر چند او آنها را انتخاب نکرده باشد و از روی اراده آزاد به آنها تن نداده باشد. او علیرغم خواست و علاقه فردی، محکوم به تبعیت از وجدان جمعی دینی است. در چنین جامعه یی نهادهای جامعه مدنی نازا و میرا اند؛ زیرا این دو اصلاً هیچ مخرج مشترکی با هم ندارند⁸. مشکل عمده یی که در این چالش وجود دارد این است که هر دو جناح قرائت خاصی از دین را به عنوان تنها قرائت معتبر و اصیل از دین وارد این چالش ساخته اند و طرف مقابل جامعه مدنی قرار داده اند. یکی برای دفاع از اصالت و زلالیت دین و دیگری به نام حمایت از ارزش های بنیادی جامعه مدنی، این دو مقوله را آشتی ناپذیر می داند. هر دو گروه، در نهایت فرد مسلمان را در برابر این انتخاب قرار می دهند که یا دین و دینداری و یا مدنیت و جامعه مدنی.

البته این تنها خصوصیت دین و گفتمان دینی نیست. در هر اندیشه، نظریه و مکتبی که خوانش ویژه یی از آن به عنوان حقیقت مطلق مطرح شود و تنها و تنها آن خوانش و آن تلقی برای همه افراد جامعه و در همه بخش های زنده گی معتبر و الزامی شناخته شود، جایی برای نهادهای جامعه مدنی که برپایه به رسمیت شناختن تعدد آراء و تکثر گرایش ها بنا شده است، نمی ماند.

طوری که گفته شد، جامعه مدنی عبارت است از نهادهای گوناگون و رقیب جمعی که برای حفظ و توسعه علایق مادی و معنوی خود در تلاش هستند و در نهایت امر در سیاست گذاری دولت در امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، اثرگذار می باشند. تشکل های دینی و مذهبی بخشی از این نهادهای مدنی را تشکیل می دهند. بنابر این، جامعه مدنی و نهادهای جامعه مدنی نه تنها تناقض و یا تقابلی با دین ندارند، بل می توانند خوانش های مختلف و حتا

متضاد دینی را تحمل کنند. اساساً گزینه‌هایی چون دموکراسی، حقوق بشر و جامعه مدنی، موضع خنثایی نسبت به مقوله دین و دینداری دارند که وجهه نظر آنها اصلاً دین و دینداری نیست، بل نظام حکومتی، رابطه انسان‌ها با هم و با دولت و قالب‌های فعالیت‌های جمعی می‌باشد. بنابراین، در این رویارویی میان دین و دینداری و جامعه مدنی، از سوی جامعه مدنی تقابلی وجود ندارد. ولی از طرف دین و دین‌پناهان می‌تواند تقابل پدید آید - اگر قرائت خاصی از دین به عنوان تنها قرائت درست از دین تلقی شود که نه تنها برای خود و نه تنها در ساحه فردی، بلکه برای دیگران و در ساحه سیاسی و اجتماعی هم آن را معتبر بدانند. چنین تلقی‌یی از دین نه تنها با مقوله جامعه مدنی در تضاد است، بلکه در چنین بینشی جایی برای دموکراسی نیز وجود ندارد. این‌گونه قرائت از دین و این‌گونه دینداری، در پی هدایت جامعه به سوی یگانه‌گی در باور، یگانه‌گی در رفتار اجتماعی، یگانه‌گی در نگرش و عمل سیاسی است. در حالی که دموکراسی و جامعه مدنی برآمده از بستر بسگانه‌گی اندیشه‌ها و بسیار گونه‌گی نگرش‌ها و رواداری این‌گونه‌گونی است. بنابراین، جامعه مدنی که از تبعات و در عین حال از متممات نظام دموکراسی است، تقابلی با دین و دینداری ندارد. در تعریف و تجربه جامعه مدنی در خاستگاه اولی آن - یعنی در اروپا - انجمن‌های دینی و مذهبی بخشی از نهادهای جامعه مدنی را می‌سازند. دین و دینداری هم، ماهیتاً تضادی با جامعه مدنی ندارند، بلکه می‌توانند در کنار نهادهای دیگر سهم فعال و تعیین‌کننده در رشد و پویایی جامعه مدنی داشته باشند. تعبیر مطلق اندیشانه از دین، یعنی خوانش ویژه‌یی از دین را برای همه افراد جامعه و برای همه بخش‌های زنده‌گی معتبر و الزامی دانستن، تضاد ماهوی با دموکراسی و جامعه مدنی دارد؛ ولی این ویژه‌گی دین نیست، بل ویژه‌گی نگرش خاصی است. و هر نگرش مطلق اندیشانه تهدیدی است برای دموکراسی و جامعه مدنی.

¹- L. Lauth/W. Merkel: Zivilgesellschaft im Transformationsprozess, (1997), S. 20-25

²- D. Nohlen/R.O. Schulze: Lexikon der Politikwissenschaft, (2002), S.1111

³- همانجا

⁴- Michael Walzer; Zivile Gesellschaft und amerikanische Demokratie, (1996), S.91

⁵- L. Demond, Developing Democracy, (1999), S. 218 ff.

⁶- همانجا

⁷- منوچهر عدالتی، جامعه مدنی، مشهد 1378، ص 36 و 37؛ صادق لاریجانی، کارکرد جامعه مدنی و تفاوت آن با جامعه دینی، روزنامه رسالت، تهران 8-7-1376

⁸- Stefanos Yerasimos, Die tuerkische Zivilgesellschaft und ihre Institutionen, in: Perspektiven der Zivilgesellschaft, (2001), S.155